بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

سومین آیه در بررسی ادله حرمت قمار، این بود که در دو جاي قرآن مي‌فرمايد: **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** و با همین عبارت در سوره بقره آيه 188 و در سوره نساء آيه 29؛ اين حد از تعبير مشترك است كه **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** و تفاوتي كه دارد در سوره بقره در ادامه **«وَ تُدْلُوا بِها إِلَى‏ الْحُكَّام»**‏ كه مربوط به رشوه است و در سوره نساء **«إِلَّا أَنْ‏ تَكُونَ‏ تِجارَةً عَنْ‏ تَراضٍ‏ مِنْكُمْ»‏** كه مربوط به بيع و معامله است.

تعابير ديگر هم عرض کردیم. براي حرمت قمار به این آیات هم استشهاد و استدلال شده است. قبل از اينكه وجه استدلال را بیان کنیم مروري به اهم مباحث فقهي در اين دو آيه داشته باشيم.

# مباحث فقهي در دو آيه (بقره/188 و نساء/29)

1. بحث اول مفهوم أكل بود.
2. بحث بعدی این است که مرحوم علامه فرموده بودند كه «**بَيْنَكُمْ‏**» اشعاري به آن مفهوم خاص دارد كه ما اشكال كرديم و گفتيم كه بعيد است كه تام باشد.
3. بحث سوم راجع به نهي بود كه ما اقوال را نقل كرديم ولي تكمیلی دارد كه ان‌شاءالله عرض می‌کنیم.
4. بحث چهارم، «باء» در بالباطل بود كه محل اختلاف است كه چه بائي است و به چه معنا است؟

## بحث چهارم: «باء» در بالباطل

در كتب ادبي ازجمله مغنی، 14 معنا براي «باء» آمده است كه در اينجا، از ميان آن معاني، دو معنا متصور است و براي همين دو قول وجود دارد.

اين معاني متعدد كه براي حروف يا ادوات و احیاناً بعضي اسماء كه در ادبيات آمده است چند نوع تفسير دارد:

يك نوع تفسير، ظاهر كتب ادبي است كه معاني «باء» يا «من» يا «الي» يا «في» است.

يك تفسير ديگر اصوليون دارند مرحوم صاحب‌ كفايه در كفايه آورده است كه همه در يك معناي حقيقي بكار رفته است ولي انگيزه‌ها و دواعي متفاوت است كه صاحب كفايه در همان مباحث الفاظ فرموده است كه این‌یک بحث دقيق و اصولي است. نظري هم وجود دارد كه نوعي تفصيل در مسئله است كه بايد در جاي خود در اصول گفته شود.

اين بحثي است كه قابل‌تأمل و مداقه است كه در جاي خود مي‌توان بررسي نمود.

## اصوليون و مباحث ادبي و فلسفي

اصوليون وقتي وارد مباحث ادبي و فلسفي شده‌اند معمولاً نوآوري و ابتكاراتي دارند و حرف‌هاي مهم و دقيقي زده‌شده است. ازجمله در حوزه همين مباحث ادبي در نظريات اصولي ما نوآوري‌هاي مهمي آمده است و كمتر هم در كتب ادبي منعکس‌شده است و علت اين است كه ادبيات در حوزه‌هاي ما ركود و متوقف‌شده است. در بعضي از اعصار در حوزه‌ها مسلك‌ها و مكاتب ادبي در حوزه‌ صرف و نحو و معاني و بيان توليد مي‌شده است كه متأسفانه اين باب مسدود شده و افت پیداکرده است. در اين طراحي‌ها و برنامه‌ريزي رشته‌هاي جديد هم در حوزه، ما كمتر وارد شديم درحالی‌که حوزه‌هاي ما در اين زمينه‌ها ابتكار و نوآوري داشتند و مكاتبي را توليد مي‌كردند هم در قلمرو صرف و هم در نحو و هم در معاني بيان و بديع و هم در مباحث لغت جز آنچه در اصول مقداري در مباحث الفاظ و لغت آمده است متأسفانه در حوزه ادبيات ما حتي از اين پيشرفت‌هايي كه در اصول ما است متأثر نشده است.

نمي‌خواهم بگويم همه‌کسانی كه می‌آیند، در ادبيات وارد شوند ولي بايد كساني باشند كه مثل سابق نوآوري و ايجاد تحول و ارتقا در حوزه ادبيات نمايند.

## نتیجه بحث «باء»

نتيجه اين است كه در «باء» در 14 معنايي كه در مغني آمده است اين دو معناي سببيت و مقابله از معاني اصلي «باء» است و معناي اصلي چيز ديگري نیست و با داعي و انگيزه در مقام استعمال در این‌ها به‌کاررفته است كه تئوري صاحب كفايه است.

## دو نظريه در «باء» بالباطل

### «باء» به معنای سببيت

يك نظريه اين است كه «باء» در اينجا باي سببيت است كه مرحوم خويي و طباطبايي و بسياري از بزرگان متمايل به همين مسئله هستند و مقصود از باطل، اسباب مملكه است. اسباب مملكه عقودي است كه موجب نقل‌وانتقال مي‌شود چون «باء» سببيت است و سبب تصرف در اموال ديگران، ‌همان عقود مملكه است. وقتي مال ديگري است و من مي‌خواهم تصرف كنم يك عقد مملك مي‌خواهد كه علت و سبب عقلايي و عرفي براي نقل‌وانتقال مال است. با كه سببيه شد آن‌وقت باطل همان عقود و معاملات مملكه و موجب نقل‌وانتقال مي‌شود. پس «باء» در اين نظريه اول به معناي سببيت است و در تصرف در اموال ديگران سببيت يعني عقود مملكه. به‌این‌ترتیب نتيجه اين نظريه اول اين مي‌شود كه مقصود از باطل عقدی است كه عرف آن را صحيح نمي‌داند. آن‌وقت معناي آيه شريفه این‌گونه است؛ **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** كه تصرف در اموال ديگران با عقدهاي ناروا و فاسد و ناصحيح نكنيد.

### «باء» به معنای مقابله

نظر دوم نظر مرحوم ايرواني و مرحوم تبريزي است كه مي‌فرمايند «باء» اينجا باي مقابله است كه يكي از معاني «باء» است. وقتي گفته مي‌شود كه اشتريته بكذا، مثلاً اشتریت السیاره بملیون، يعني اين «باء» مقابله است. مقابله یعنی سر عوض درمی‌آید. گفته‌اند ظهور آیه این است. **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** يعني با ثمن و مثمن و عوض و معوض فاسد و باطل در اموال ديگران تصرف نكنيد. به اين معنا كه باشد باطل يعني همان عوض و معوض كه در معاملات مي‌آيد يعني ديگر عقود نيست. آن‌وقت آيه نازل مي‌شود به بيع‌الخمر، يعني چيزهايي كه ازنظر عرف مالیت و ارزش ندارد. مي‌گويد در اموال ديگران با عوض‌ها و مثمن‌هايي كه بي‌ارزش است و اعتبار ندارند تصرف نكنيد.

#### معنای مختار

ظاهر آيه همان معناي اول است و شاهد اين است كه در آيه سوره نسا آمده است كه: **«إِلَّا أَنْ‏ تَكُونَ‏ تِجارَةً عَنْ‏ تَراضٍ‏ مِنْكُمْ»‏** كه در استثنا بحث يك عقد مملك است لذا بعيد نيست كه اين «باء»، باي سببيت باشد.

تا اينجا ما همراه با مرحوم علامه و خويي هستيم. نکته‌ای گفتیم که در این نکته يك تفاوت با نظريه اول است که به همین دلیل می‌شود گفت نظر سوم است.

### «باء» به معنای سببیه

نظر سوم اين است كه «باء» سببيه است ولي الزام ندارد كه بگوييم كه آنچه «باء» بر آن واردشده و باطل فقط عقود مملكه است، بلكه هر چيز باطلي كه منشأ تصرف در اموال ديگران مي‌شود. ما مي‌گوييم اين آيه حتي غصب را هم مي‌گيرد. **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** يعني كسي به‌زور مال كسي را بگيرد.

وقتي كسي به‌زور و ظلم مال ديگري را مي‌گيرد اين هم أكل مال به سبب باطل است ولی سبب باطل هميشه لازم نيست كه عقد باشد. سبب باطل گاهي عقد و گاهي عمل باطل است. لذا «باء» را سببيه مي‌گيريم «باء» را كه سببيه گرفتيم، سبب، عقود مملكه مي‌شود.

ما مي‌گوييم اين معادله نيست باي سببيت مي‌گويد به‌واسطه و وسيله آن شما كار قبلي را انجام مي‌دهيد. واسطه‌ای که باطل است ممکن است عقد يا فعلي باشد. كسي كه غصب مي‌كند عقد نمي‌خواند و تعهدي ندارد بلكه عمل غاصبانه است و أكل مال به باطل است. كسي كه در خانه كسي را به‌زور باز كند و مالي را بردارد اين أكل المال بالباطل است. باي سببيت از مفيد مفهوم اسباب مملكه به معناي عقود نيست و اخص از سببيت است. سبب تصرف در مال غیرممکن است عقدي باشد و ممكن است تصرفي باشد.

#### بررسی نظر سوم

پس «باء» سببيت است ولي سببیه‌ای كه اينجا گفته مي‌شود فقط عقود مملكه نيست و هر چه كه موجب تصرف شود حتي غصب را مي‌گيرد و لذا آیه شامل غصب هم مي‌شود. عوض و معوض هم مشمول آيه است ولو اينكه «باء» را به معناي سببيه بگيريم. براي اينكه در آن عوض و معوضی كه ارزش ندارد بي‌ارزشي عوض و معوض، در اينكه عقد، عقد باطل شود، اثر مي‌گذارد و لذا آن‌هم را مي‌گيرد. همان‌که عوض يا معوض ارزش ندارد موجب مي‌شود كه عقد، عقد فاسد شود و آيه آن را هم مي‌گيرد.

نظر سوم اين است كه با سببيه است ولي سببيت در اينجا يك سببيت عرفي مطلق است كه چه با عقود فاسد يا عمل ناروا باشد.

#### دلایل عقد فاسد

عقد فاسد كه مي‌گوييم يا ذات عقد مشكل دارد يا مشكل داشتن و باطل بودن عقد دلايل مختلف دارد:

1. يك دليل اين است كه عوض و معوض بي‌ارزش است
2. يا شارع آن را از ارزش ساقط كرده است كه باز عقد فاسد مي‌شود.

بنابراين «باء» لسببيه است.

در مورد اینک باي زائده است یا نه؟ باید گفت که چند مورد دارد كه معين كردند و ضوابط و قواعدی دارد كه هیچ‌کدام اينجا نيست. در همين مغني مي‌گويد كه شش نوع متصور «باء» زائده است كه هیچ‌کدام نيست و مفهوم آن به ذهن نمي‌آيد.

# وجه استدلال به آیه «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»

بنابراين **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** يك معناي عامي دارد كه هم شامل عقود است و هم آنجا كه تصرف ظالمانه و جور دارد را مي‌گيرد.

## انواع عقود در دلالت آیه

1. اگر عقدي باشد كه ذات آن اصلاً صحيح نيست؛ مثل قمار را هم مي‌گيرد. آقاي خويي اين را مي‌گويد.
2. و هم عقدي كه ذات آن درست است مثل بيع، ولي ثمن و مثمن مشكل دارد را هم مي‌گيرد.

درحالی‌که بنا بر ديدگاه اول فقط عقودي را مي‌گيرد كه نوع عقد ناصحيح است مثل قمار و رشوه ولي در ديدگاه دوم مي‌گويد، در همان عقودي كه نوع آن درست است اگر عوض و معوض مشكل داشته باشد را مي‌گيرد نه نوع عقد.

### تفاوت دیدگاه‌ها

فرق نظر اول و دوم این است آقاي خويي مي‌فرمايد كه انواع عقود را مي‌گيرد و عقدي كه ذات آن باطل است مشمول آيه است. كار به عقد مثل بيع كه ذات آن درست است اما ثمن و مثمن مشكل دارد نمي‌گيرد البته احتمالي دادند در كلام ایشان که قضيه خارجي است و ناظر به عقود آن زمان است كه بعيد است آقاي خويي اين را بگويند و آقاي تبريزي اشكال گرفتند. ولي مي‌گويد اینجا انواع عقود مقصود است كه عقود فاسده مثل رشوه و قمار و عقود صحيحه مثل بيع و اجاره را داریم.

آقاي تبريزي و ايرواني در نظر دوم مي‌فرمايند: در همان عقود صحيحه كه عوض و معوض مشكل دارد يا عقود باطله كه کلاً عوض و معوض اشكال دارد و بيشتر ناظر به‌عوض و معوض است نه اشكالات فني ديگر.

عرض ما اين است كه «باء» سببيت است ولي معناي عامي دارد كه همه این‌ها را مي‌گيرد. واقعاً همين است و ارتكاز ما اين است **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** اگر غصب مي‌كند **وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَ الناس بِالْباطِلِ** و اگر قمار مي‌كند **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** و اگر شركت هرمي است **وَ لا تَأْكُلُوا بِالْباطِلِ** و اگر عوض و معوض روي خمري معامله مي‌كند كه ارزش ندارد بازهم مي‌گويد **وَ لا تَأْكُلُوا بِالْباطِلِ.**

پس مي‌گوييم نظر سوم «باء» سببيه است ولی سببیت عرفيه‌اي كه مي‌تواند تمام این‌ها را گرفته و شامل شود.

## بحث پنجم: استثنا در «إِلَّا أَنْ‏ تَكُونَ‏ ...»‏

در مورد استثنا باید گفت که راهی ندارد جز اینکه استثنای منقطع باشد وقتي استثنای منقطع شد دست باز مي‌شود كه چگونه معنا كنيم. درصورتی‌که استثنا متصل باشد این‌ها بايد مسانخت تام باشد ولي وقتي استثنا منقطع شد ديگر مسانخت تام لازم نيست ولي چون منقطع مي‌شود ديگر حصر را نمي‌رساند. يكي از مشكلات اين است كه استثنا متصل باشد حصر را مي‌رساند در این صورت معنای آن این می‌شود که شارع فقط بيع را قبول مي‌كند. این‌همه عقودي كه شارع قبول كرده است بايد بگوييم از همه این‌ها دليل ديگر بیرون آمده است؟ كه خيلي بعيد است. این يكي از قرايني است كه استثناء منقطع است. به‌اختصار آنچه درست است عرض كردم و معلوم شد كه اين بالباطل چقدر مفهوم سببيت است ولي معناي مطلقي دارد كه همه این‌ها را مي‌گيرد.

استثنا در اينجا محل مناقشات فراواني قرارگرفته است از حیث این‌كه استثنا متصل يا منقطع است؟

وجوهي برای متصل بودن ذكر كردند كه در الميزان ‌هم آمده است كه استثناء متصل را درست كنند.

به‌ اختصار تأكيد مي‌كنم كه استثنا در اينجا حتماً منقطع است و اين قيود بالباطل كه در اينجا داريم، اگر بخواهيم قيد درست را در آيه بگیریم - که حتماً قید درست در آیه هست - نمي‌شود بگوييم كه **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** همه‌چیز، ازجمله بيع را مي‌گيرد. بيع را از اين بيرون مي‌برد و مي‌گويد كه اين باطل اشكالي ندارد و قبول است قطعاً این‌طور نيست. آن‌ها هم كه استثناي متصل مي‌كنند بالباطل از هیز قيديت مي‌اندازند و متصل مي‌كنند كه این‌گونه هم نمي‌شود. به قرينه اينكه بالباطل حتماً قيد مهمي در آيه است و نمي‌توان آن را يك قيد زائد در نظر گرفت و به قرينه اينكه اگر بخواهد استثنا متصل، بشود همه عقود در مستثني‌منه مي‌رود و اين مستلزم تخصيص اكثر يا تخصيص مستهجن است. بگويد كه همه عقود فاسد است مگر تجارت. برای اجاره دلیل داریم و برای مضاربه هم دلیل داریم. این‌همه عقود مهم كه معاش وزندگی مردم و جامعه به آن وابسته است بگوييم به دلايل ديگر از آيه بيرون رفته است! اگر استثنا متصل باشد بايد بگويد كه همه عقود و معاملات و تصرفات در اموال ديگران، بأي صورة و بأي سبب باطل است مگر تجارت. خيلي مستهجن است كه بگوييم این‌همه عقود از اين بيرون رفته است لازم نيست بحث اكثر هم باشد اين تخصيص كثير خود مستهجن است. بالباطل هم را نمي‌توانيم قيد زائدی بگيريم.

لذا استثنا قطعاً منقطع است كه در اين صورت حصري در آيه نيست و دو جمله است منتها اين دو جمله چون تناسبي داشته است در يك بافت كلي ريخته است البته هميشه استثناء منقطع يك نكات معاني، بياني و ادبي دارد كه در اينجا ملحوظ است. درواقع اينجا آيه دو قاعده را به شما مي‌گويد بدون اينكه گره واقعي به هم بخورد.

يكي مي‌گويد **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** و ديگر اينكه تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِملك. با تجارت از تراضي مي‌توان در اموال ديگران تصرف كرد؛ اما اينكه حصر کند چنین نيست و نمي‌توان اصلاً گفت كه تجارة عن تراض از مصاديق بالباطل است و در اينجا استثناء بيرون برده است.

انقطاع خلاف اصل است اينجا شواهد مقابل آن قوي است. اصل در استثنا اتصال است و از آن‌طرف اصل در بالباطل اين است كه قيد رئيسي باشد و اين اصل باهم تقابل دارد در این‌که متصل یا منقطع شود منتها آن تخصيص اكثري كه به ميان مي‌آيد كفه این‌طرف را سنگين مي‌كند. تفاصیل این بحث را جای دیگر بیان می‌کنیم گرچه به اجمال عرض کردیم.

## بحث ششم: «بِالْباطِل‏»

در آيه شريفه در مورد «رجس» گفتیم و در باطل هم مي‌گوييم.

### احتمالات موجود درباره «بِالْباطِل‏»

گفته شد كه دو تفسير در باب رجس است كه باطل هم به اين نحو است.

1. يك احتمال این است كه «باطل» در اينجا به مفهوم حقيقت شرعیه است يعني ما **ابطله شارع كل عقد اعتبره الشارع فاسداً و باطلاً** كه این‌یک احتمال است. اگر بگوييم كل سبب مملك **لا يعتبر شارع صحيحاً بل يعتبرهو فاسداً و باطلاً.**

اگر اين احتمال بگيريم آن‌وقت آيه بيشتر ارشاد به چيز ديگري است و مفهوم جديد نمي‌آورد. براي اينكه مي‌گويد آن‌که شارع درجاهای ديگر باطل شمرده است مثلاً قمار را جاهای دیگر باطل دانست نمي‌توانيد بر آن تصرف كنيد.

اين مطلب چندان جديدي ندارد بلكه ارشاد به ادله‌اي است كه مي‌گويد اين موارد باطل است. اگر باطل شرعي بگيريم بايد باطل بودن را از دليل ديگر استفاده كنيم كه آن‌وقت دليل ديگر كه مي‌گويد، اين باطل است ما را بي‌نياز از اين مي‌كند و تأكيد و ارشاد مي‌شود كه احتمال اول است.

1. احتمال دوم كه درست است؛ این است که باطل را به مفهوم عرفي حمل مي‌كنيم كه اصل در الفاظ حمل الفاظ است؛ **علي معاني اللغويه و العرفيه لا علي الحقيقة الشريعة.** اين اصلي است كه در اصول خوانديم اصل در الفاظ، حمل علي معاني الغويه. اين از ارتكازات عقلا است كه همه‌جا بر اساس آن عمل مي‌كنيم.

حمل الفاظ بر معاني جديد و اصطلاحات جديد چه عقلايي و چه شرعي خلاف اصل است. لذا باطل يعني يعده العرف باطلا و حق احتمال دوم است.

البته در رجس توضيح داديم كه در موارد بسياري، واژه‌هايي كه در قرآن و روايات آمده است و حمل بر معاني لغويه مي‌شود؛ ادله شرعي با ادله حاكم توسعه و تضیيقي در آن‌ها ايجاد كرده است و خيلي موارد را داریم كه شرع با يك بيان دايره را کم‌وزیاد مي‌كند نه اينكه اصل معنا را عوض كند، هسته اصلي محفوظ است منتها به نحوی حكومت، دليل ثانوي انجام مي‌دهد. بدون اينكه به معنا دست بزند مصداق را کم‌وزیاد مي‌كند و البته مواردي وجود دارد که معنا را تغيير دهد اصل معنای اصلی آن است ولی در جاهایی شارع کم‌وزیاد می‌کند. مثلاً باطل یا رجس که ممکن است درجایی عقلا آن را باطل یا رجس ندانند کما اینکه در قمار، بعضی معتقد به اين هستند ولي شارع تعبد كرده است به این‌که این، رجس است. قمار است.

## بحث هفتم: نهی‏ «لا تَأْكُلُوا»

مبحث هفتم؛ تكميل نهي در اينجا است. تكمله را آنجا را عرض نكردم چون بحث‌هاي قبلي در اين دخالت دارد.

در بحث سوم اين سؤال مطرح بود كه اين نهي كه مي‌گويد لا تأكلوا چه نهی‌ای است؟

### نظر مرحوم تبريزي

كساني مثل مرحوم آقاي تبريزي فرمودند؛ اين نهي ارشاد به فساد است و نهي ردعي و زجري نيست.

ولو اينكه ظاهر و اصل اوليه صيغه نهي افاده ردع و زجر به نحو تكليف است، تکلیف ردعی و زجری را بر دوش مکلف می‌گذارد اما در اينجا كه در حوزه معاملات و تصرفات عقد است مي‌فرمايد: ظهور نهي در ارشاد به فساد است. اين معامله را نكن يعني معامله موردقبول من نيست و باطل است.

بر اين اساس در حوزه معاملات مي‌فرمايند كه نهي ظهور در تحريم تكليفي ندارد بلكه ارشاد به فساد وضعي است و نهي مفيد حكم تكليفي نيست و مفيد حكم وضعي است كه اينجا فساد معامله باشد.

اول همين ارشاد الطالب آقاي تبريزي در صفحه اول اين را فرموده است كه در مكاسب مرحوم شيخ به اين صورت كتاب را شروع مي‌كند. می‌فرماید: از باب تبرك و تيمم قبل از اينكه وارد انواع مكاسب محرمه شويم چند روايت را بررسي مي‌كنيم؛ روايت تحف‌العقول، دعائم الاسلام و فقه‌الرضا كه در اول مكاسب قبل از اينكه وارد بحث شود اين ادله را از باب تبرك مي‌آورد.

مرحوم آقاي تبريزي اول كتابشان مي‌فرمايند كه اولي‌ اين بود كه بعضي از آيات را كه مرتبط با بحث است از باب تبرك موردبحث قرار مي‌دادند و شيخ متعرض آن‌ها مي‌شد. با اين مناسبت مي‌فرمايند كه ما اين كار مي‌كنيم کتاب را با آيه شريفه شروع مي‌كنيم كه آيه **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** را موردبحث قرار مي‌دهند و همان اول این‌یکي دو نكته را اشاره مي‌كند.

مرحوم آقاي تبريزي شخصيتي بودند كه محتوا و مطالبي كه دستشان بود بيش از آن است كه در بيان و قلمشان ارائه‌شده است و عمق و دقت ايشان خيلي بالا است و خيلي از افراد در بسيار از مواقع به ايشان توجه نمي‌كنند. كساني مثل خود بنده بعدازاینکه جاهاي مختلف را دور زديم و درس مي‌رفتيم ايشان را كشف كرديم كه چه دقت و ظرايفي دارند.

لذا کسی که كتب آقاي تبريزي را مي‌خواند بايد با اين نگاه بخواند كه سطر سطر آن و يك بزنگاه مهمي را حل مي‌كند. با پرهيز از تفصيلات بزنگاه‌ها را خيلي مهم و دقيق و درست مي‌زدند. ايشان حداقل با جمعي ديگر فرق مي‌كند.

### نظر مختار

عرض ما اين است كه اصل در صیغ نهي، همان دلالت بر ردع و زجر و حكم تحريمي است. شواهد قرآني هم اين را مي‌گويد و در همين آيه شريفه **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** كه آمده است در ادامه در آيه 29 سوره نسا مي‌فرمايد و لا تقتلوا انفسكم. گرچه سياق را دليل نمي‌دانيم ولي شاهد مي‌دانيم.

اولاً اصل در نهي دلالت بر تحريم و ردع و زجر است. علاوه بر اين شواهد قرآني هم است كه لا تأكلوا نهي تحريمي است.

در همين آيه 29 سوره نسا مي‌بينيد؛ «**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ‏ إِنَ‏ اللَّهَ‏ كانَ‏ بِكُمْ‏ رَحِيماً**»؛ و در آيه بعد مي‌فرمايد «**وَ مَنْ‏ يَفْعَلْ‏ ذلِكَ‏ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ‏ نُصْلِيهِ‏ ناراً**» اين هم به آيه قبل مي‌خورد و ظاهر است كه به هر دو نهي قبل مي‌خورد و مي‌گويد كه به او عذاب را مي‌چشانيم.

ادامه هم **«إِنْ‏ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ‏ عَنْهُ‏ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ‏ سَيِّئاتِكُم‏»** كه سياق زجر و نهي است نه اينكه اين فاسد است. مي‌خواهد چيزي را منع كند و تكليف منعي و زجري بياورد.

در آيه 188 بقره هم بازهمان «**وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِلِ‏- وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ بِالْإِثْم**»‏ تا حدي ظهور دارد و مهم‌تر دو آيه ديگر 160 و 161 سوره نسا «**فَبِظُلْمٍ‏ مِنَ‏ الَّذِينَ‏ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ‏ طَيِّباتٍ‏ أُحِلَّتْ‏ لَهُمْ‏- وَ بِصَدِّهِمْ‏ عَنْ‏ سَبِيلِ‏ اللَّهِ‏ كَثِيرا» «وَ أَخْذِهِمُ‏ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ‏ وَ أَكْلِهِمْ‏ أَمْوالَ‏ النَّاسِ‏ بِالْباطِلِ‏ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ‏ مِنْهُمْ‏ عَذاباً أَلِيماً**» كه به‌عنوان يك گناه أكل اموال به باطل را بيان مي‌كند و گناه هم در امر تكليفي است.

آيه 34 سوره توبه **«إِنَّ كَثِيراً مِنَ‏ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ‏ لَيَأْكُلُونَ‏ أَمْوالَ‏ النَّاسِ‏ بِالْباطِل»‏** ظاهر اين آيات بخصوص آيات سوره نسا و آيه سوره توبه اين است كه به‌عنوان يك گناه به‌حساب مي‌آيد. ازاین‌جهت نمي‌توانيم اين را برداريم و به همين دليل شامل غصب هم مي‌شود. شامل غصب بشود نمي‌خواهد فساد بگويد؛ مي‌گويد غصب نكنيد والا عقدي نيست كه بگويد فاسد است بلكه مي‌گويد كار خلاف است.

اما نكته‌اي كه وجود دارد اين است كه حكم وضعي از اين استفاده مي‌شود يا خير؟ آيا حكم تكليفي مي‌گويد؟ نه.

اين همان نكته‌اي است كه قبلاً عرض كرديم؛ اين نهي از تصرف بعد از معامله مي‌نمايد و مي‌گويد وقتي معامله باطل شد تصرفات نهایی شخص در اموال دیگران را منع می‌کند. نهی تکلیفی از تصرف در مال که از این عقد به دست شما آمده است مستلزم بطلان آن عقد است.

### تفاوت نظر مختار و نظر مرحوم تبریزی

ایشان می‌فرماید، **«لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ‏ بَيْنَكُمْ‏ بِالْباطِل‏»** اولاً و به ذات می‌گوید که این معامله باطل است. اگر معامله باطل شد آن‌وقت به ملازمه می‌فهمد نباید در آن مال تصرف کند.

ما ‌عکس این قضیه، می‌گوییم که آیه ناظر به‌حکم تکلیفی اخری است و در این مال تصرف نکن که حرام است. این مستلزم این است که این عقد باطل است.

ایشان می‌گوید که حکم وضعی است و مستلزم یک حکم تکلیفی است و ما می‌گوییم که حکم تکلیفی است و مستلزم یک حکم وضعی است.

### ثمره بحث

ثمره این دو در آن ظاهر می‌شود چون این دو باهم فرقی ندارد وضع و تکلیف لازم و ملزوم هستند.

ثمره درجایی ظاهر می‌شود ازجمله اینکه ازنظر ما شامل غصب هم می‌شود. درصورتی‌که اشاره‌ای به بطلان معامله باشد که در غصب معامله‌ای نیست که بگوییم باطل است. ما می‌گوییم که این آیه نهی از تصرف در اموال دیگران به شیوه و روش باطل می‌کند. حالا چه غصب باشد و چه معامله، در معامله یک دلالت التزامی دارد که معامله باطل است و در غصب دیگر دلالت التزامی ندارد.

می‌گوید در مالی که به روش باطل به دست می‌آورید برای مردم است و نمی‌توانید تصرف کنید. مستلزم حکم وضعی است وقتی کسی غصب می‌کند حکم وضعی نیست درحالی‌که آیه بنا بر ظهورش آن را هم می‌گیرد. پس حکم تکلیفی می‌گوید، مالی که به‌وسیله ناصحیح گرفتی تصرف نکن.

ملازمه می‌گوید، تصرف در مال غیر با این سبب که درست نیست و حرام است حتماً مستلزم این است که این عقد باطل است؛ و صلی‌الله علی‌محمد واله و سلم